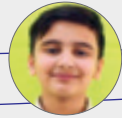


زندگی

علی شاهرخی | خبرنگار افتخاری جوانه



تنها، متعجب و سرگردان در بیابانی بی آب و علف و جانسوز! این شرح حال مختصر زندگی من است در بیابانی که حتی اسمش را هم نمی‌دانم. هر قدر می‌روم به چیزی جز شن و ماسه، گیاهان وحشی و خشکی پسند و آفتاب سوزان نمی‌رسم. با چشم‌هایی که آفتاب ناکارشان کرده‌است و برای دوباره سالم شدن خوابی طولانی می‌خواهند، سیاهی‌هایی می‌بینم. کسی آن طرف‌تر، به‌نظم چند درخت نخل می‌بینم اما جلوتر که می‌روم بیشتر شبیه اشیایی متحرک هستند، شاید انسان! جای مکت نیست. بی خیال خشکی مثل یک دونه تازه نفس به سمت‌شان می‌دوم. به چشم آشنا می‌آیند هم‌مسیرهایم هستند، ما با هم سفر می‌کردیم. آن‌ها خیلی شتاب‌زده بودند و معلوم نبود چرا اصرار داشتند راه‌شان را از بیراهه و بیابان رد کنند. من با قافله‌شان همراه بودم و شتاب‌زدگی‌شان کار دستم داد. اما ندانکار کرده‌اند، درخت، رود خانه. عجب گذرگاه نیست. یک شهر مخصوص زندگی همیشه بنا کرده‌اند بیابان را آباد کرده‌اند، درخت، رود خانه. عجب و شن و ماسه داغ جایش را می‌گیرد. بلند می‌شوم و لباس‌هایم را می‌تکنم. خوب به ساز و برگ همراهان قدیمی‌ام دقت می‌کنم. نهرها و درختان چیزی جز سراب نیست. خانه‌های‌شان از جنس شن و ماسه شور و داغ است. چرا؟ چرا چنین جایی را که گذرگاهی تلخ است، محل دایمی زندگی‌شان قرار داده‌اند؟ چطور فراموش کرده‌اند که این جاسیر عبور است برای رسیدن به آبادی و نه قرارگاه؟ تصمیم می‌گیرم از همراهانم جدا شوم و خدوم سرنوشتم را بسازم. به امید یافتن آبادی و آبی گوارا و واقعی؛ غیر سراب!

یادداشت

رفقه سلام!

فردا روز خبرنگاره و همون طوری که قول داده بودیم، به این مناسبت یک ویژه‌نامه براتون ترتیب دادیم. خب البته ما که نه، خودتون زحمتشو کشیدین. صفحه امروز به‌قلم خبرنگارهای نوجوان جوانه منتشر شده و ما بهشون افتخار می‌کنیم. شما هم می‌تونید خبرنگار افتخاری ما باشین.

شماره پیمک ۲۰۰۰۹۹۹
شماره تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
تلفن تحریریه ۰۵۱۳۷۶۳۳۰۰۰

دوره‌می

جهان پاک‌نرون چطور خواهد بود؟

گفت‌وگو درباره وضع زندگی ما بعد از ساخته‌شدن واکسن کرونا

میشد رحیمی | خبرنگار افتخاری جوانه



حدود پنج ماه از اولین روزهای شیوع ویروس کرونا در کشور می‌گذرد و هنوز از همه‌گیری آن کم نشده‌است. بخشی از جامعه با کرونا کنار آمده‌است و دستورالعمل‌های بهداشتی را به‌درستی رعایت می‌کند اما گروهی دیگر موضوع را جدی نگرفته‌اند و به‌نگات بهداشتی عمل نمی‌کنند. شما جزو کدام دسته‌اید؟ فکر می‌کنید اگر روزی واکسن کرونا ساخته‌شود و تمام مردم جهان از آن استفاده کنند و جامعه جهانی به اینی در برابر آن برسد آیا می‌توانیم به زندگی قبل از کرونا برگردیم؟ زندگی پسا‌کرونا چطور خواهد بود؟ در گپ‌وگفتی تلفنی با چند نوجوان این سوال‌ها را مطرح کرده ایم، با ما همراه باشید.

ترب و ویروس با ما می‌ماند

بهاره قهرمان | ۱۶ ساله از گلپایه

به‌نظر من دنیا به قبل از کرونا بازمی‌گردد چون این ویروس تاثیر زیادی بر زندگی مردم گذاشته‌است. حتی اگر واکسنی ساخته‌شود و تغییر چندانی در روند زندگی مردم ایجاد نمی‌کند چون آن‌ها به این شیوه از زندگی عادت کردند فکر می‌کنم چون این عادت با ترس همراه بوده‌است حتی تا ماه‌ها بعد از تولید واکسن و نابودی آن مردم همچنان از ماسک و ضدعفونی‌کننده استفاده کنند.

زندگی‌مان اینترنتی می‌شود

مدی گوهری | ۱۳ ساله از مشهد

به‌نظر من مطمئناً جهان به دوران قبل از کرونا برمی‌گردد چون اگر واکسنی ساخته‌شود، دیگر هراس از کرونا معنی ندارد و مردم به‌مرور به زندگی سابق خود بازمی‌گردند. در ابتدا استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی کاهش شایدهی پیدا می‌کند چون عادت کردن به دوران پسا‌کرونا زمان می‌برد. مهم‌ترین تفاوت دوران قبل و بعد کرونا اینترنتی شدن



کیک

گزارشی از یک خبرنگار نوجوان



ایده و اجرا: عاطفه اکبری، خبرنگار افتخاری جوانه - سعید مرادی

یادداشت

نوجوانی یعنی هیچ‌چیز و همه‌چیز!

یگانه موخر | خبرنگار افتخاری جوانه

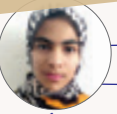


خانم‌ها و آقایان! به‌عنوان یک نوجوان می‌خواهم به شما یاد آور شوم که معنای «اقتضای سن» و «اقتضای نوجوانی» و «دیوانگی» یکی نیست! درباره ترکیب اول می‌توانم بگویم که از نوزادی تا ۱۰۰ سالگی (به‌جز سنین به‌خصوصی) رفتار آدمیزاد قابل پیش‌بینی است؛ مثلاً کودک پنج‌ساله لجباز است و بچه ده‌ساله به دنبال ابراز عقیده است و فرد ۵۰ ساله سنش اقتضای کند سلکوت و آرامش و طبیعت بخاود و موسیقی سنتی. اما ترکیب دوم کاملاً بی‌معنی است. نوجوان می‌تواند «هر» چیزی باشد. درواقع نوجوانی تنها دوره‌ای است که هیچ اقتضای مشخصی ندارد. بعضی نوجوان‌ها افسرده می‌شوند، گروهی گوشه‌گیر، یک‌سری به دنبال دیده‌شدن‌اند و برخی پی‌گیر هر نوع خلاف و اشتباه. دسته‌ای سعی می‌کنند بچه‌بمانند و عده‌ای هم در تلاش‌اند بزرگ‌تر از چیزی که هستند باشند. آن‌هایی هم که این طوره‌انگیز هستند، در گنجی مطلق به‌سر می‌برند. دوستان گرامی من، سروران عالی‌مقام و والدین محترم! بنده فکر می‌کنم که شما در مقوله دیوانگی هم به‌اندازه کافی توجیه نیستید. نوجوان شما دیوانه نیست! فقط منطقی با منطق شما یکی نیست که اگر بود، دیگر نوجوان نبود. دیوانگی که سن و سال ندارد. از من می‌پرسید، همه ما دیوانه به دنیا می‌آیم! خلاصه شما را در درس دادم که این را بگویم؛ هر کار عجیبی که از فرزندتان سر می‌زند به‌خاطر اقتضای نوجوانی‌اش هست و نیست. اگر قبول نداشته‌باشید که نوجوانی هرچیزی می‌تواند باشد، این کلمه می‌تواند شما را گمراه کند چون توقع دارید رفتار نوجوان‌تان را براساس پیش‌بینی کنید و همان‌طور که می‌دانید این کار، امکان ندارد. از شما خواهش می‌کنم این قدر روی بچه‌های‌تان برچسب نزنید!

داستان

کاغذ میچال

فاطمه فیروزی | خبرنگار افتخاری جوانه



معلم بی‌حال و حوصله بود اما سعی می‌کرد با دقت همیشگی تدریس کند. به‌جز یکی دو نفر هیچ‌کس حواسش به درس نبود؛ طبق معمول. خسته بودم و چشم‌هایم به‌جای خیره شدن به تخته از این صندلی می‌غلطید روی آن یکی. معجده نگاه می‌مسعود که به زور خودش را توی صندلی جا کرده بود، انداخت و با سر اشاره کرد به میز بغل دستی‌شان. دست چاقالو و پشمالوی مسعود خورد به پولوی احسان و کاغذی افتاد روی پایش. احسان با چشمانی مرموز کاغذ را خواند و سری تکان داد. به علی که در حال چرت زدن بود سلفه‌ای زد. بیچاره علی طوری از خواب پرید که انگار زلزله آمده. عصبانی برگه را گرفت و با چشم‌های گرد شده چندبار بالا تا پایین برگه را برانداز کرد. حالتش عوض شد. برگه آرام و یواشکی تک‌به‌تک می‌چرخید، میباید معلم بفهمد. مُردم از فضولی. کاغذی تاخوره که از عرق ترس پرچین شده بود، کی به من می‌رسید؟ به من هم می‌دادند؟ معلوم است که می‌دهند، برای چه ندهند؟ اصلاً خودم می‌گیرم، مگر دست خودشان است؟ برگه کم‌کم داشت نزدیکم می‌شد. وای که چقدر طولش می‌دهند. هر کدام‌شان یک‌تکه کاغذ را سه ساعت می‌خواند و نظریه پردازی می‌کنند. هزار تا حدس و گمان می‌زنم. بالاخره برگه را قاپیدم. تابش را که باز کردم، خشمم زد. کاش اصلاً به دستم نمی‌رسید و در حال خودم می‌ماندم. هنوز خیره به کاغذ بودم که صدای معلم بلند شد: «میلا! خان! حواست کجاست؟» آمد ستم. تا خواستم بجنبم و برگه را جمع کنم، رسید بالای سرم. عصبانی برگه را کشید و زل زد به آن. چشم‌هایم از برگه ترجمه پدرش جدا نمی‌شد. لحظه‌به‌لحظه رنگ صورتش تغییر می‌کرد، عین برگ درخت‌ها در پاییز منتظرای دور تنه! کاش اشک‌هایم هم برگ می‌شدند و می‌ریختند. وقتی چشمم به خط خرچک قورباغه معجده افتاد، تعجبش را نتوانست مثل ناراحتی‌اش پنهان کند. از هر کسی توقع داشت آلا ما؛ «بچه‌ها همه، رأس هشت و نیم، در بهشت رضا (ع)»!

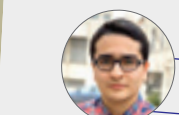
پیشنهاد

رقابت بر سر الماس

امیر محمد ملک‌زادگان | خبرنگار افتخاری جوانه

اسم بازی: مکاری
دسته: کارتی-فکری
قیمت: ۹۵ هزار تومان

دنیای الماس و سنگ‌های قیمتی پر از رمز و رازهای عجیب است که پروفیسور مکاری این دنیا را با کار خود مشکوک‌تر هم کرده‌است. او کلکسیون مشهور خود را که از بی‌نظیرترین الماس‌های جهان تشکیل شده، به قطعه‌هایی تقسیم کرده و هر یک را در نقطه‌ای از جهان قرار داده‌است. شما در این دنیای الماس‌ها به عنوان یک کلکسیونر سعی در جمع‌آوری الماس‌های قیمتی مکاری دارید اما این ماجراجویی با دو مشکل همراه است: اول این که الماس‌ها به دو نیم الماس تبدیل شده‌اند و این کشف آن‌ها را با مشکل مواجه می‌کند. دوم این که شما در مسیر کشف کلکسیون مکاری تنها نیستید و باید همراه هفت کلکسیونر دیگر برای کسب ارزش بالای الماس‌ها



رقابت کنید. اما این تمام ماجرا نیست چرا که پس از کشف نیم الماس‌ها باید در یک مزایده طاقت‌فرسا و سنگین همراه دیگر کلکسیونرها برای به‌دست آوردن آن‌ها تلاش کنید. اگر در مزایده دو نیم الماس مشابه به‌دست آورید و یک الماس کامل را تشکیل دهید می‌توانید امتیاز و سود بیشتری را از آن خود کنید. همچنین در مزایده باید حواس‌تان به این نکته باشد که برای نیم الماس‌های قیمتی و یک‌جور بیشتر هزینه کنید و مراقب نقشه دیگر کلکسیونرها هم باشید چرا که در مزایده استراتژی و هوش ریاضی بسیار مهم است. اما لازم نیست زیاد نگران از دست دادن سرمایه‌تان باشید، گاهی در مزایده می‌توانید از اشتباه دیگر کلکسیونرها استفاده کنید و با کمترین قیمت صاحب الماس‌های ارزشمند پروفیسور مشکوک بازی شوید.